مقدمه ۲:

حضرت امام پس از بیان مقدمات می نویسند:

« إذا عرفت ذلک فالتحقیق: هو الجواز، و یتّضح بتقدیم أمور:

الأوّل: أنّ کلّ حکم- أمرا کان أو نهیا- إذا تعلّق بعنوان لا یمکن أن یتخلّف عنه و یتجاوز إلی ما لیس بمتعلّقه، فإنّ تجاوزه عنه إلی ما لا دخالة له فی تحصیل غرضه جزاف بلا ملاک. فتعلّق الأمر بطبیعة الصلاة- مثلا- لا یمکن إلاّ إذا کانت بجمیع الخصوصیّات المأخوذة فیها دخیلة فی تحصیل المصلحة، فکما لا یمکن تعلّقه بالفاقد لها لا یمکن تعلّقه بالخصوصیّة الغیر الدخیلة فی تحصیلها، کانت مقارنة أو ملازمة للمأمور به فی الوجود الخارجیّ أو الذهنیّ، فلا یتعدّی الأمر عن عنوان الصلاة إلی عنوان آخر، و لا النهی عن عنوان الغصب أو التصرّف فی مال الغیر بلا إذنه إلی غیره مطلقا، فوزان الإرادة التشریعیّة کوزان التکوینیّة فیه، فکما أنّ الثانیة تابعة لإدراک الصلاح فکذلک الأولی.»[1]

توضیح:

۱. هر امر و نهی که به عنوان تعلق گرفت، ممکن نیست که از آن تخلف کند و به آنچه غیر متعلق آن است، سرایت کند.

۲. چرا که سرایت به آنچه دخلی در تحصیل غرض ندارد، کاری گزاف و بدون ملاک است.

۳. پس هر چه دخیل در تحصیل غرض نیست، مأمور به نخواهد بود (چه مقارن با وجود ذهنی یا خارجی مأمور به باشد و چه ملازم با وجود ذهنی و خارجی مأمور به باشد)

[1]. همان، ص۱۲۸

مقدمه۳:

«المراد بالإطلاق المقابل للتقييد هو كون الماهيّة تمام الموضوع للحكم، بحيث لا يكون شيء آخر دخيلا فی الموضوع، كان متّحدا معه فی الخارج أو لا، ملازما له أو مقارنا أو لا.

فالرقبة فی قوله: «إن ظاهرت أعتق رقبة» مطلقة بمعنی أنّها تمام الموضوع لوجوب العتق من غير دخالة قيد فيها، و ليس معنی الإطلاق كون شيء بتمام حالاته و لواحقه موضوعا للحكم، حتّی يكون معنی «أعتق رقبة»:

أعتقها سواء كانت عادلة أو فاسقة، عالمة أو جاهلة ... و هكذا، لعدم دخالة هذه القيود فی موضوع الحكم أوّلا، و عدم إمكان كون الماهيّة آلة للحاظ تلك الخصوصيّات ثانيا، فلا بدّ للحاظها من دالّ آخر، و الفرض عدمه، و معه يكون عموما لا إطلاقا.

فإطلاق الصلاة عبارة عن تعلّق الحكم بها بلا دخالة شيء آخر فی الموضوع، و إطلاق قوله: (لا يجوز التصرّف فی مال الغير بلا إذنه) عبارة عن كون ذاك العنوان تمام الموضوع للحرمة، فلا يمكن أن يكون الأوّل ناظرا إلی الصلاة فی الدار المغصوبة، و لا الثانی إلی التصرّف الصلاتیّ.»[1]

توضیح:

۱. اطلاق یعنی هیچ قیدی در حکم دخالت ندارد (و قیود دخالت در موضوع حکم ندارند.

۲. و نه اینکه یعنی موضوع با همه حالاتش موضوع حکم است

۳. [یعنی: اطلاق، لا لحاظی است و نه لحاظی]

۴. چرا که: اولاً: این قیود دخالتی در موضوع ندارد

ثانیا: با لحاظ ماهیت خصوصیات لحاظ نمی شوند و اگر بخواهند خصوصیات لحاظ شوند، باید مورد لحاظ مستقل قرار گیرند. (در حالیکه چنین لحاظی در میان نیست و اگر چنین لحاظی در میان بود، کلام عام بود و نه مطلق)

[1]. همان، ص۱۲۹

مقدمه ۴:

«الماهيّة اللاّ بشرط و إن تتّحد مع ألف شرط فی الوجود الخارجیّ ممّا هو خارج عن ذاتها و لاحق بها، لكن لا تكون كاشفة و دالّة عليه و آلة للحاظه، لأنّ الشیء لا يمكن أن يكون كاشفا عن مخالفاته بحسب الذات و المفهوم، و إن اتّحد معها وجودا.

فالأبيض و البياض لا يمكن أن يكونا كاشفين عن الإنسان و المتكمّم و إن اتّحدا معهما وجودا، كما أنّ الماهيّة لا تكشف عن الوجود و إن اتّحدا خارجا.

فالصلاة و إن اتّحدت أحيانا مع التصرّف فی مال الغير بلا إذنه، لكن لا يمكن أن تكون مرآة له و كاشفة عنه، فالاتّحاد فی الوجود غير الكشف عمّا يتّحد به، و هو واضح.»[1]

توضیح:

۱. ماهیت لابشرط (مقسمی) وقتی بخواهد در خارج موجود شود، همراه با شروط متعددی است (که آن شروط، عوارض هستند و از ذات ماهیت خارج اند و به آن ملحق می شوند)
۲. ولی ماهیت هیچ نوع دلالتی بر آن ها ندارد (و کاشف از آن ها نیست)
۳. چرا که لحاظ یک شیء، کاشف از چیزهایی که ماهیت متفاوت دارند، نیست (حتی اگر وجوداً متحد باشند)
۴. همچنین ماهیت کاشف از وجود نیست
۵. پس صلوة، (حتی اگر گاهی با غصب متحد باشد) مرآت و کاشف از غصب نیست.

مقدمه ۵:

«و هو العمدة فی هذا الباب- أنّ متعلّق الأحكام ليس الوجود الخارجیّ، لأنّ تعلّق الحكم بالوجود الخارجیّ أو الإيجاد بالحمل الشائع لا يمكن إلاّ فی ظرف تحقّقه، و البعث إلی إيجاد المتحقّق تحصيل للحاصل، كما أنّ الزجر عمّا وجد خارجا ممتنع، و لا الوجود الذهنیّ بما هو كذلک، لأنّه غير ممكن الانطباق علی الخارج، فلا محالة يكون المتعلّق نفس الطبيعة، لكن لمّا كانت الطبيعة لا يمكن أن تصير متعلّقة لحكم إلاّ أن تصير متصوّرة، و التصوّر هو الوجود الذهنیّ، فلا محالة يكون ظرف تعلّق الحكم بها هو الذهن، فالطبيعة متعلّقة للحكم فی الذهن، لا بما هی موجودة فيه، و لا بما هی موجودة فی الخارج، و لا بما هی مرآة للوجود الخارجیّ، بل بما هی هی.

[1]. همان، ص۱۳۰

فمتعلّق الهیئة فی قوله: «صلّ» هو الماهیّة اللاّ بشرط، و مفاد الهیئة هو البعث و التحریک إلی تحصیلها، و لازم امتثاله إیجادها»[1]

توضیح:

۱. متعلق احکام، وجود خارجی نیست.

۲. چرا که «موجود بالفعل خارجی» (که به حمل شایع موجود است)، در خارج موجود است و طلب آن، مطالبه امر حاصل است و نهی از آن، بازداشتن از امر موجود است

۳. و متعلق احکام، وجود ذهنی هم نیست

۴. چرا که موجود ذهنی، از آن جهت که موجود ذهنی است) منطبق بر موجود خارجی نمی شود [و قطعاً خارج، ظرف اطاعت و امتثال است]

۵. پس متعلق احکام، نفس طبیعت است

۶. ولی چون طبیعت وقتی می تواند متعلق حکم شود که تصور شده باشد و «امر تصور شده» هم موجود ذهنی است، لذا حکم به طبیعت تعلق می گیرد در حالیکه این تعلق در ذهن اتفاق می افتد.

۷. پس طبیعت بما هی هی متعلق حکم است و نه بما هی مرآت خارج و نه بما هی موجود در خارج و نه بما هی موجود در ذهن.

۸. پس «صلّ»، عبارت است از «بعث به سمت تحصیل طبیعت صلوة» و اگر کسی بخواهد این بعث را امتثال کند باید صلوة را در خارج ایجاد کند.

ما می گوییم:

۱. در مباحث سال دهم[2] درباره متعلق اوامر صحبت کردیم و گفتیم اوامر و نواهی به طبایع (طبیعت لا بشرط) تعلق گرفته است و اشکال های مطرح شده در این باره را توضیح دادیم.

۲. ما حصل آن سخن این بود که جمله «صلّ»، موضوع می سازد تا عقلا اعتبار کنند «بعث اعتباری نحو عمل به صلوة» یعنی «بعث اعتباری به اینکه مکلف طبیعت را در خارج ایجاد کند.

پس آنچه مولی از مکلف می خواهد طبیعت است (و لازمه آن محقق ساختن طبیعت در خارج است) و هیچ اشاره ای در احکام به وجود خارجی طبیعت نشده است.

---

[1]. همان

[2]. ن ک از ص۱۲۷ تا ۱۸۶

حضرت امام پس از بیان این مقدمات چنین نتیجه می گیرند:

« إذا عرفت ما تقدّم یسهل لک تصدیق المدّعی، أی جواز تعلّق الأمر و النهی بعنوانین متصادقین علی واحد شخصیّ خارجیّ، لأنّ الأمر متعلّق بعنوان الصلاة مثلا، و لا یمکن تجاوزه عن متعلّقه إلی ما یلحقه أو یلازمه أو یتّحد به فی الخارج، و کذا النهی بحکم المقدّمة الأولی.

و لا یکون معنی الإطلاق إلاّ کون الطبیعة تمام الموضوع، و لا تکون الملحقات و المتّحدات معها ملحوظة و متعلّقة للحکم بحکم الثانیة.

و الطبیعة اللا بشرط و إن اتّحدت مع العناوین الاخر فی الخارج، لکن لا تکون کاشفة عنها، و لا یکون الحکم المتعلّق بها ساریا إلی غیرها بحکم الثالثة.

و متعلّق الحکم فی الأمر و النهی هو نفس الطبیعة، لا الوجود الخارجیّ و لا الذهنیّ بحکم الرابعة.

فکیف یمکن أن یسری حکم أحد العنوانین إلی الآخر، مع أنّ فی مقام ثبوت الحکمین یکون العنوانان متعدّدین و متخالفین، فعنوان الصلاة غیر عنوان الغصب مفهوما و ذاتا؟! فلا یمکن أن یسری حکم أحدهما إلی الآخر، و الخارج -الّذی هو ظرف اتّحادهما- لم یکن ظرف ثبوت الحکم کما تقدّم، فظرف الاتّحاد غیر ظرف المتعلّق، و فی ظرف المتعلّق لا یمکن الاتّحاد، فأین اجتمع الحکمان؟!»[1]

توضیح:

۱. مدعای ما چنین است: «امر و نهی نمی توانند به دو عنوان تعلق بگیرند که در یک وجود خارجی با یکدیگر تصادق می کنند»

۲. چرا که امر به عنوان صلوة تعلق می گیرد و به ملحقات آن سرایت نمی کند. و غصب هم همین است. (مقدمه اول)

۳. و معنای اینکه «طبیعت به نحو مطلق» متعلق حکم است، آن است که ملحقات و عوارض متعلق حکم نیستند. (مقدمه دوم)

[1]. مناهج الوصول، ج۲، ص۱۳۱

۴. و طبیعت هم (اگر لابشرط است) هیچ نوع دلالتی بر عناوین دیگر ندارد که بگوییم حکم به عنوان دیگر سرایت می کند (مقدمه سوم)

۵. در اوامر و نواهی متعلق، نفس طبیعت است (مقدمه چهارم)

۶. پس: وقتی شارع حکم را روی عنوان می گذارد (مقام ثبوت)، عنوان ها متعدد هستند و خارج که ظرف اتحاد این دو عنوان است، ظرف ثبوت حکم روی عنوان نیست و در ظرف ثبوت اتحادی در میان نیست.

ما می گوییم:

علاوه بر آنچه از امام خواندیم و در ادامه هم خواهیم خواند، می توان مبنای امام را مطابق با سایر نظراتشان چنین جمع بندی کرد:

الف) حکم روی عنوان می رود و روی فرد نمی رود

ب) عنوان ها با یکدیگر متفاوت هستند

ج) اتحاد خارجی باعث سرایت حکم از یک عنوان به عنوان دیگر نمی شود

د) چون حکم منحل نمی شود، لذا هر «فرد» دارای حکم شرعی نیست تا بخواهد محل اجتماع دو حکم باشد.

ه) و چون حکم منحل نمی شود، در نفس مولی هم نسبت به فرد دو اراده‌ی متضاد وجود ندارد

و) اگر هم دو حکم روی فرد واحد عارض شوند، جون اعتباری هستند، تضاد لازم نمی آید.

پس:

اجتماع دو عنوان که دارای دو حکم مختلف هستند، در فرد واحد، محال نیست چرا که آنکه دو حکم را بر «فرد واحد» بار می کند، عقل است که از باب انطباق فرد را مصداق دو حکم می یابد. و هر دو حکم بالفعل است ولی چون برای مکلف امکان اتیان هر دو نیست یکی از آن ها که اهمیت بیشتر دارد منجّز می‌شود و دیگری به فعلیت باقی می ماند ولی اگر مکلف تخلف کرد و حکم منجز را ترک کرد و حکم دیگر را اطاعت کرد، حکم بالفعل را اطاعت کرده است.